



۲۰۱۶/۰۴/۱۲



م. نسیم اسیر  
ملک الشعراى افغان ها در غربت

## ای کابل!!!

درین اواخر نظر به علالت مزاج و پریشانی خاطر، طبع شعر بند است و مطلب تازه ای از آن تراوش نمی کند، از طرفی هم با دوستان تعهد سپرده ام که هفته وار مطلبی برای نشر تقدیم کنم، ناگزیر سری به ورقپاره های گذشته زدم و مطالبی نظرم را جلب کرد که خواندن آن ها خالی از دلچسپی نیست. اینک سروده انتقادی که بیش از نیم قرن از آن می گذرد انتخاب و تقدیم دوستان می کنم:



مسکنم از پدر پدر کابل  
لیک رنگ از رخت به در کابل  
به گمانم شدی نظر کابل  
رفعت توست این قدر کابل  
نخل امید بی ثمر کابل  
گل و لای تو تا کمر کابل  
ای همه از تو بی خیر کابل  
جاده ات خاک ها به سر کابل  
خضر و شوداست پرخطر کابل  
نه ترا جای یک چکر کابل  
نوجوان تو بی هنر کابل  
تا ثریا شده ست بر کابل  
در صعود است سر به سر کابل  
شاروالی تو خبر کابل

ای مرا مسکن و مقرر کابل  
قطره آب در میان گلی  
بس جلال و شکوه بوده ترا  
باغ و راغ تو زاغ مسکن شد  
کوه و دشت تو خارزار شده  
خاکبادت کشیده سر به فلک  
کنج دریای توست بیت خلا  
سزکت پاره پاره چون دل من  
سرچوک تو جای کیسه بئران  
نه ترا باغ و نی تفرجگاه  
پیر تو پیرو خرافات است  
نرخ بازاری اندرین ایام  
قیمت گوشت و آرد و چوب و زغال  
نشد از این همه صعود و نزول

کاردار تو دایما سر میز  
تلخ بادا اگر میسر ما  
از دو صد جا شکست و ریخته ای  
آب روی تو آب نل، اما  
از وفور گدای بی سر و پا  
جاده اندرابی تو خراب  
از دو صد عیب و ریب و نقصانت  
ما و تو هردو بی سرانجامیم  
آه کافتاده ای به این خوبی  
چون تو شعر «اسیر» محزوننت

هست مشغول اخذ و جر کابل  
به سهولت شود شکر کابل  
می سزد یک پلاستر کابل  
نیست امروز آب در کابل  
شده ای سخت معتبر کابل  
شاه شهیدت خراب تر کابل  
کردم این گفته مختصر کابل  
من مریض و تو "محتضر" کابل  
در کف چند نره خر کابل  
هست یک جنس کس مخر کابل

م. نسیم «اسیر» ۱۸ ثور ۱۳۳۶ ش، کابل عزیز

